نگاهی به مجموعه داستان «نیمه سرگردان ما» ی محمدرحیم اخوت

روایت غربت درون

[یزدان مهر]

نثر اخوت، ساده است بی پیرایه است؛ بی ادا است و البته زیبا. روایت اش «سهل» است گرچه حکایت اش «ممتنع» نیست. این «گناه دوم» اخوت است که با خونسردی «لازم» «حکایت» اش را شکل می دهد.

● یک

«سعید گفت «دوباره؟» گفتم «معذرت می خواهم». قبلاً دو عواهمان را سر واقعیت کرده بودیم و به جایی نرسیده بودیم. نمی خواستیم دوباره شروع کنیم. فکر کردم یک مهندس پتروشیمی را چه به داستان نویسی؟ گیرم بیش از این که فکر و ذکرم درگیر کار و حرفه ام باشد، می روم سراغ کتاب های شعر و داستان. به بهانه خواندن زبان هر کتاب شعر و داستانی که به چنگم بیفتد، به قول شیرین کپ می کنم روش و به هر جان کندنی هست آن را می خوانم. اما وقتی قرار باشد بنویسم فقط شعر است. کوتاه و مبهم، طوری که هیچ وقت خودم را هم راضی نمی کند. سعید می گوید «گرایش تو به شعر از سر تنبلی است. تنبلی در نوشتن؟... یکی دو بار هم همان طور سر سری گفت چرا داستان را امتحان نمی کنی؟ می گفت و می گذشت. طوری که انگار فقط می خواست مرا از سر خودش باز کند. اما این بار اصرار داشت بنشینم و تمام قضایا را بنویسم و تأکید می کرد که «با تمام جزئیات». راستش خودم هم ته دلم بدم نمی آمد. نه این که خیال کنم معجزه نما شده ام.»

«نیمه سرگردان ما» مجموعه ۱۱ داستان است از محمدرحیم اخوت که اگر بخواهیم انگیزه های روایت را در آنها به هم متصل کنیم به «غربت» می رسیم چه بیرونی چه درونی. در این داستان ها، «حب وطن»، «حب زاد و بوم»، «حب ریشه ها» هم انگیزه است هم بهانه روایت؛ یعنی وحدت موضوع؛ در دو کن اصلی آغاز هر داستان یعنی چنان که نویسنده در «درآمد» کتاب می گوید به هم پیوستگی این داستان ها. این انگیزه و بهانه اما محورش چون و چرایی غربت نیست خود غربت است غریب بودن بی پناهی بی سرپناهی در عین سرپناه داشتن. این غربت آدم را یاد انگیزه های صاف و ساده قدیمی می اندازد انگیزه هایی که می توانستی با نگاهی معصومانه ببینی که «پرسنوها به خانه بازمی گردند» و پرستوها واقعا به خانه بازمی گشتند تا در دهی کوچک طبابت کنند! همه می دانستیم - حتی کارگردان آن فیلم - که این نوع نگاه، مال قصه ها دربزرگ هاست اما قشنگ بود؛ قشنگ؛ یعنی جهان ماقبل صنعت. یعنی دنیای کشاورزی که انسان به طبیعت نزدیک است. به رمز و راز نزدیک است. اخوت در داستان «در دلم بود» به بخشی از این رمز و راز می پردازد. از آن حرف می زند. از بیرون حرف می زند. جلوه هایش را نشان می دهد: «در این سرزمین این معجزه ها عادی است. همه مردم، یا خیلی ها، خواب هایی دیده اند که در بیداری عیناً تعبیر شده است. شیراز هم که هست. خواجه حافظ را هم که کسی شک در کرامتش ندارد. پای دل هر پیرمرد شیرازی که بنشینی، داستان ها دارد از معجزه نمایی خواجه. این که کدام نیت را چه صریح و روشن پاسخ گفته؛ یا نمی دانم کدام وعده را داده و عیناً وفا کرده است ... می دانم که وقتی شیرین این نوشته را بخواند می گوید «تو که در نوشتن و حتی حرف زدن آنقدر خسیسی اینجا خوب بلبل زبانی کرده ای!؟» اگر قرار بود این ها را شفاهی بگویم، شیرین حتماً می گفت بر سر اصل مطلب ... در آن دو سالی که ارشیا اینجا و آنجا ولان بود، دلمان مدام می لرزید. ندیده بودم که شیرین هیچ وقت آن طور پریشان باشد. خوب، معلوم است، مادر است. آن هم پسر بزرگش. تنها پسرمان. ارشیا را می گویم. یازده سال که بیشتر نداشت. می گفتند بچه معصوم را کجا می خواهید بفرستید تنها در بلاد غریب؟ یا باید بگویم در بلاد غربت؟ ... گوش ندادیم به این حرف ها. فرستادیم اش رفت. حالا هم که بدش نیست. گیرم ما را دیگر به جا نمی آورد. نیاورد. مهم این است که حالا دیگر گلیم خودش را از آب می کشد. بعد از چند سال که بالاخره رفتیم سراغش، در آن دوماهی که آنجا بودیم، یک بار به من نگفت بابا ... چرا، فقط دم برگشتن بود که بعد از دوماه دیدار دست انداخت گردنم و گفت «گودبای ددی». یک دم. یک لحظه فقط.»

دنیای از دست رفته. دنیای هزار و یک شبی از دست رفته. دنیای شرقی سفر کرده که هزار قافله دل همره اوست. راوی هنوز در حال و هوای پرستوهاست. چه انتظاری باید داشت. چه انتظاری باید داشته باشد. تقصیر خودش بود. بچه یازده ساله را که نمی فرستند دیار غربت، دیار غربت.

«حالا فقط همین مانده که هریکی دو ماهی زنگی بزند و با آن لهجه فارسی مدانش بگوید «من خوبم. خوبم. چطورید شما؟» یکی دو سالی که بگذرد، همین هم بادش می رود. آن وقت ما باید با این انگلیسی شکسته بسته سعی کنیم خودمان را به بادش بیاوریم. آخرش کی چی؟ آن وقت یعنی می تواند از این تنهایی ریشه داری که مدام ما را به آن پشت و پسله ها می راند بکاهد؟... سه شنبه بیستم دیماه بود که خواب دیدم من و سعدی و برادرش سیفی، شاد و خوش مثل ایام گذشته با هم بودیم. دوستی من و سیفی از دوستی ام با سعدی قدیم تر است. سیفی حالا چند سال است که در آمریکا زندگی می کند. کار و بارش هم بد نیست دو سه بار زیر رفته و دوباره رو آمده است. توی یکی از نامه هایش نوشته بود اینجا آدم همیشه روی طناب راه می رود. آن بالاست اما هر لحظه ممکن است سرنگون شود و برود تا قعر جهنم.»

راوی در خواب، غزلی از حافظ می خواند و در بیداری پیدایش می کند و بعد سیفی نامه ای می نویسد و عین آن غزل را در نامه می آورد؛ در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز؛ چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود. معجزه موقعی در سرزمین معجزه ها اتفاق می افتد که آدم ها خودشان بخواهند. در این داستان، راوی به دنبال معجزه اصلی است که پسرش «ناشناخته» ـ «ناشناس» نباشد برایش. بتواند بفهمد چه نسبتی دارد با این پسر. واقعاً چه نسبتی دارد؟ چه مانده برایش مگر چسبیدن به دیوان حافظ و رفیقی که نامش سعدی است. چیزی، جایی هوای پرستوهاست. چه انتظاری باید داشت. چه انتظاری باید داشته باشد. تقصیر خودش بود. بچه یازده ساله را که نمی فرستند دیار غربت، دیار غربت.

دنیای از دست رفته. دنیای هزار و یک شبی از دست رفته. دنیای شرقی سفر کرده که هزار قافله دل همره اوست. راوی هنوز در حال و هوای پرستوهاست. چه انتظاری باید داشت. چه انتظاری باید داشته باشد. تقصیر خودش بود. بچه یازده ساله را که نمی فرستند دیار غربت، دیار غربت.

«حالا فقط همین مانده که هریکی دو ماهی زنگی بزند و با آن لهجه فارسی مدانش بگوید «من خوبم. خوبم. چطورید شما؟» یکی دو سالی که بگذرد، همین هم بادش می رود. آن وقت ما باید با این انگلیسی شکسته بسته سعی کنیم خودمان را به بادش بیاوریم. آخرش کی چی؟ آن وقت یعنی می تواند از این تنهایی ریشه داری که مدام ما را به آن پشت و پسله ها می راند بکاهد؟... سه شنبه بیستم دیماه بود که خواب دیدم من و سعدی و برادرش سیفی، شاد و خوش مثل ایام گذشته با هم بودیم. دوستی من و سیفی از دوستی ام با سعدی قدیم تر است. سیفی حالا چند سال است که در آمریکا زندگی می کند. کار و بارش هم بد نیست دو سه بار زیر رفته و دوباره رو آمده است. توی یکی از نامه هایش نوشته بود اینجا آدم همیشه روی طناب راه می رود. آن بالاست اما هر لحظه ممکن است سرنگون شود و برود تا قعر جهنم.»

راوی در خواب، غزلی از حافظ می خواند و در بیداری پیدایش می کند و بعد سیفی نامه ای می نویسد و عین آن غزل را در نامه می آورد؛ در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز؛ چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود. معجزه موقعی در سرزمین معجزه ها اتفاق می افتد که آدم ها خودشان بخواهند. در این داستان، راوی به دنبال معجزه اصلی است که پسرش «ناشناخته» ـ «ناشناس» نباشد برایش. بتواند بفهمد چه نسبتی دارد با این پسر. واقعاً چه نسبتی دارد؟ چه مانده برایش مگر چسبیدن به دیوان حافظ و رفیقی که نامش سعدی است. چیزی، جایی هوای پرستوهاست. چه انتظاری باید داشت. چه انتظاری باید داشته باشد. تقصیر خودش بود. بچه یازده ساله را که نمی فرستند دیار غربت، دیار غربت.

«حالا فقط همین مانده که هریکی دو ماهی زنگی بزند و با آن لهجه فارسی مدانش بگوید «من خوبم. خوبم. چطورید شما؟» یکی دو سالی که بگذرد، همین هم بادش می رود. آن وقت ما باید با این انگلیسی شکسته بسته سعی کنیم خودمان را به بادش بیاوریم. آخرش کی چی؟ آن وقت یعنی می تواند از این تنهایی ریشه داری که مدام ما را به آن پشت و پسله ها می راند بکاهد؟... سه شنبه بیستم دیماه بود که خواب دیدم من و سعدی و برادرش سیفی، شاد و خوش مثل ایام گذشته با هم بودیم. دوستی من و سیفی از دوستی ام با سعدی قدیم تر است. سیفی حالا چند سال است که در آمریکا زندگی می کند. کار و بارش هم بد نیست دو سه بار زیر رفته و دوباره رو آمده است. توی یکی از نامه هایش نوشته بود اینجا آدم همیشه روی طناب راه می رود. آن بالاست اما هر لحظه ممکن است سرنگون شود و برود تا قعر جهنم.»

راوی در خواب، غزلی از حافظ می خواند و در بیداری پیدایش می کند و بعد سیفی نامه ای می نویسد و عین آن غزل را در نامه می آورد؛ در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز؛ چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود. معجزه موقعی در سرزمین معجزه ها اتفاق می افتد که آدم ها خودشان بخواهند. در این داستان، راوی به دنبال معجزه اصلی است که پسرش «ناشناخته» ـ «ناشناس» نباشد برایش. بتواند بفهمد چه نسبتی دارد با این پسر. واقعاً چه نسبتی دارد؟ چه مانده برایش مگر چسبیدن به دیوان حافظ و رفیقی که نامش سعدی است. چیزی، جایی هوای پرستوهاست. چه انتظاری باید داشت. چه انتظاری باید داشته باشد. تقصیر خودش بود. بچه یازده ساله را که نمی فرستند دیار غربت، دیار غربت.

«حالا فقط همین مانده که هریکی دو ماهی زنگی بزند و با آن لهجه فارسی مدانش بگوید «من خوبم. خوبم. چطورید شما؟» یکی دو سالی که بگذرد، همین هم بادش می رود. آن وقت ما باید با این انگلیسی شکسته بسته سعی کنیم خودمان را به بادش بیاوریم. آخرش کی چی؟ آن وقت یعنی می تواند از این تنهایی ریشه داری که مدام ما را به آن پشت و پسله ها می راند بکاهد؟... سه شنبه بیستم دیماه بود که خواب دیدم من و سعدی و برادرش سیفی، شاد و خوش مثل ایام گذشته با هم بودیم. دوستی من و سیفی از دوستی ام با سعدی قدیم تر است. سیفی حالا چند سال است که در آمریکا زندگی می کند. کار و بارش

داستان درواقع، روایت غربت درون هم هست. روایت روزگار سیری شده و داستن این که دیگر، دنیا عوض شده. هیچ چیز شبیه گذشته نیست. به جای این که عکاس ها دنبال تونی کرتیس باشند تونی کرتیس دنبال عکاسی است که عکس اش را بگیرد آن هم برای پاسپورت که جواز عبور است. جواز عبور به کجا؟ شاید به دنیایی که دیگر، آدم هایی نظیر راوی آن را نمی شناسند. دنیایی بدون رمز و راز. بدون هزار و یک شب.

● دو

اخوت به چند و چون کار وارد است. از همین داستان «در دلم بود» می توان فهمید. بسنده نمی کند به یک دایره روایی. دوایر روایی اش هم از یک جنس نیست که یک نوع مخاطب با یک نوع سلیقه را درگیر کند. جنس اش جور است البته در هم نیست اما دست چین هم نیست؛ البته می تواند کوتاهتر بنویسد عجالتاً در دلم بود؛ عذرش موجه است. چون راوی می خواهد بگوید که این کاره نیست و پس یحتمل می توان بغل انگیزه و بهانه روایت، یک عنوان جدید هم اضافه کرد به نام «دست انداز موجه روایت» یا شاید نویسنده با «سرعت گیر روایت» بیشتر موافق باشد برای کمی درنگ در دقایق متن اما خودمانیم نویسنده آماتور مثل آماتورها می نویسد نه مثل حرفه ای ها و نویسنده اگر هم می خواست آماتورنمایی کند باید این قدر پیچ های داستان را دقیق محکم نمی کرد که یک دفعه خواننده بگوید: «ای بابا! راوی که خود نویسنده است!»

«آماتورنمایی» متن هم، قلق های خودش را دارد که در این داستان لااقل، نویسنده از پس اش برنیامده و به نظر می رسد که ضربه پایانی هم چندان قوی نیست و اتصال اش به عکس تونی کرتیس، زیادی استعاری است؛ البته «استعاره» مزه متن است به شرط آن که ماده اولیه متن مشخص باشد؛ گوشت است ماهی است مرغ است یا... به آب که «دویه کاری» نمی زنند! «استعاره» باید پس از شکل گیری معنای اولیه در ذهن مخاطب، از حاصل جمع واقعیت آفریده شده با پیش فرض های زبانی و ادبی مخاطب، خلق شود. «استعاره» متعلق به خواننده است نه نویسنده. «اولش خانه ساکت بود. خیلی. شب که شد کم کم داشتم می ترسیدم. کتاب را گذاشته بودم روی میز. زیر چراغ مطالعه. می خواندم اما اصلاً نمی فهمیدم. حواسم سر جایش نبود. حواسم به تلفن بود که اگر دوباره زنگ زد مثل آن دفعه از جا نپرم. اما می دانستم که اگر زنگ بزند باز از جا می پرم. خانه آنقدر ساکت بود که زنگ تلفن مثل بمب صداش می پیچید. یا آن طور که بابا می گوید نعره می زد. مامان می گوید جیغ. اصلاً مثل جیغ نیست. مثل نعره هم نیست. مثل این است که کسی بی هوا آدم را تکان بدهد. بعدش خانه یک هو شلوغ شد. اول صدای کلید را شنیدم که در قفل در چرخید و صدای تق. در که باز شد یک هو خانه پر از سر و صدا شد.»

سطرهای آغازین «الآنه که همه شون بیان» پر از معماست پر از «گره» است اما این «گره»، گره داستانی نیست، «گره» داستانی اشتیاق تولید می کند رو به گسترش روایت. «گره» غیر داستانی اشتیاق تولید می کند رو به انقباض روایت رو به رسیدن به پاسخ چیستان به آنی! «گره» داستانی نباید چندان ادامه یابد که میل به گسترش و انبساط روایت در خواننده از میان رود. در واقع این «گره» نباید زاویه دار و چندجنبه باشد. می تواند مرحله به مرحله به گره های دیگر متصل شود در صورت باز شدن نسبی گره قبلی و احتمال دلسردی نسبی خواننده اما نه بیش از این. این، «گناه نخست» اخوت است که گناهی جمعی است البته در ایران. نویسندگان ایرانی - یارها شنیده ام - می پرسند دلیل موفقیت فلان داستان متوسط انگلیسی چیست که فوراً آدم را جذب می کند؟ واقعاً نمی دانید؟!

نثر اخوت، ساده است بی پیرایه است بی ادا است و البته زیبا. روایت اش «سهل» است گرچه حکایت اش «ممتنع» نیست. این «گناه دوم» اخوت است که با خونسردی «لازم» «حکایت» اش را شکل نمی دهد. یک دفعه گرم می شود. طرف یکی از طرفین دعوا را می گیرد و کار خراب می شود که این هم یک گناه جمعی است در ایران. گناه سوم «اخوت» این است که از نثر شسته رفته اش بیش از حد کار می کشد. آدم اسب عربی ۲ میلیون دلاری را برای بار کردن گندم به کار نمی گیرد! نثر در داستان های اخوت می خواهد همه کار بکند از ساخت شخصیت تا آفریدن موقعیت و معماری زمان و مکان. بس است دیگر، نویسندگان خوب ایرانی - با بدشان کاری نیست - یک عمر می سازند و می سوزند تا به نثری «درخور» برسند و بعد، آنقدر از آن کار می کشند که داستان بدل می شود به «روایت نفس» یا «چهار مقاله» که تازه ربطی به عروض جهان یا قافیه زمان هم ندارد! اخوت می تواند بگوید این ها کلی گویی ست. گواه؟ سند؟ بالاخره نویسنده این متن هم در متن همین روزگار قلم می زند!

● سه

«بونوئل» به سه نوع فراموشی (موضعی/ نیمه قهقرایی/ قهقرایی) اشاره کرده و آن را توصیف می کند. شاید آن فراموشی قهقرایی، باتارس از مرگ، یا فقدان آینده، یا چیزی از این دست، گریبان مرا نیز در میانه پنجمین دهه عمر گرفته و به پیری زودرس گرفتار کرده است. هرچه هست، سال هاست به این موضوع می اندیشم، موضعی که گاهی - خودآگاه و ناخودآگاه - در نوشته هایم سر و کله اش پیدا می شود.

«درآمد» یا مقدمه اخوت، توصیف انگیزه نویسنده است از کنار هم چیدن داستان هایی که باید آنها را «ضدفراموشی» نامید. «غربت» فراموشی می آورد. آن وقت می بینی که «ارشیا» بعد از دو، سه سال همان تک زنگ ها را هم نمی زند. آن وقت می بینی که اشتیاق سیفی به دیدن تونی کرتیس بیش از سری زدن به شیراز و دیدار حافظ است. اما آخرش مرگ، یادآوری است. هر کس می خواهد بمیرد یاد خاک و وطن می کند. می آید ایران. سرش را می گذارد و با سلام و صلوات خاموش می شود. انگار دنبال اتصال به نیاکان است. انگار در غربت، نیاکان با آدم قهر می کنند. «نیمه سرگردان ماه» داستان قهر نیاکان است. اخوت نگران آن سرگردانی روح است که دور از وطن نصیب آدم ها می شود. به خواب فرزندان و خویشان و نزدیکان می آیند که «استخوان هایم را بیرید ایران». چه می شود کرد؟! باید جایی این قصه پایان بگیرد. پایان می گیرد!

آگهی استخدام پزشک متخصص در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تعدادی پزشک متخصص را با شرایط ذیل، به صورت رسمی یا قراردادی یک ساله استخدام می‌نماید.

الف) شرایط عمومی:

۱ - تابعیت جمهوری اسلامی ایران
۲ - ایمان به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و آمادگی فداکاری در راه تحقق اهداف آنها
۳- اعتقاد و التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه
۴- التزام عملی به احکام اسلامی و قوانین جمهوری اسلامی ایران و رعایت موازین اخلاق اسلامی
۵- نداشتن عضویت و هواداری از احزاب، گروهها و سازمان‌های سیاسی
۶- داشتن حسن شهرت و عدم سوء پیشینه کیفری
۷- نداشتن اعتیاد به مواد مخدر و محکومیت به محرومیت از خدمات دولتی
۸- داشتن سلامت روانی و جسمانی متناسب با خدمت مورد نظر برابر گواهی بیمارستان نیروی دریایی
۹ - داشتن حداکثر ۳۵ سال سن برای استخدام رسمی (مدت خدمت ضرورت به حداکثر سن داوطلب افزوده می‌گردد.) در ضمن خانواده معظم شاهد از پنج سال شرط سنی بالاتر برخوردار خواهند شد.
۱۰ - داشتن کارت پایان خدمت دوره ضرورت یا معافیت دائم غیرپزشکی (برای آقایان)
۱۱ - نداشتن طرح و تعهد و شریف K به سایر نهادهای دولتی و خصوصی
۱۲ - افرادی که دارای سابقه بسیج باشند در اولویت قرار می‌گیرند.
۱۳ - داشتن مدرک تخصصی پزشکی در مشاغل مورد نظر به شرح جداول ذیل:

ب) تخصص های مورد نیاز جهت استخدام رسمی:

تخصص	مدرک تحصیلی	محل خدمتی	تعداد مورد نیاز
داخلی	دکترای تخصصی	سیرجان، بوشهر، رشت، نوشهر، تهران	۵ نفر
جراحی عمومی	دکترای تخصصی	تهران، رشت	۲ نفر
رادیولوژی	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
پاتولوژی	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
گوش و حلق و بینی	دکترای تخصصی	بندرعباس، تهران	۲ نفر
بیهوشی	دکترای تخصصی	بندرعباس، تهران	۲ نفر
قلب و عروق	دکترای تخصصی	تهران، نوشهر	۲ نفر
علوم آزمایشگاهی	دکترای تخصصی	بندرعباس، رشت	۲ نفر
اعصاب و روان	دکترای تخصصی	نوشهر	۱ نفر
جراحی مغز و اعصاب	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
دندانپزشک (متخصص پروتز)	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر

ج) امتیازهای استخدام شدگان رسمی:

۱ - حقوق و مزایا برابر طرح نظام هماهنگ پرداخت حقوق کارکنان دولت (با افزایش درصد ویژه نیروهای مسلح)
۲ - برخورداری از امکانات درمانی نیروی دریایی و ارائه دفترچه خدمات درمانی و دفترچه سازمان اتکا
۳- استفاده از تسهیلات و امکانات رفاهی مناسب
۴- جهت استخدام شدگان در طول خدمت مساعدت‌هایی به منظور تهیه مسکن صورت می‌پذیرد.

د) تخصص های مورد نیاز جهت استخدام قراردادی:

تخصص	مدرک تحصیلی	محل خدمتی	تعداد مورد نیاز
بیهوشی	دکترای تخصصی	بندرعباس، سیرجان، تهران، رشت	۴ نفر
جراحی عمومی	دکترای تخصصی	بندرعباس، رشت، سیرجان، تهران	۴ نفر
رادیولوژی	دکترای تخصصی	بندرعباس، رشت، سیرجان	۳ نفر
علوم آزمایشگاهی	دکترای حرفه‌ای	بندرعباس، رشت، سیرجان	۳ نفر
چشم پزشکی	دکترای تخصصی	بندرعباس، تهران	۲ نفر
زنان و ازایمان	دکترای تخصصی	بندرعباس، رشت	۲ نفر
دامپزشکی	دکترای تخصصی	بندرعباس، سیرجان	۲ نفر
اعصاب و روان	دکترای تخصصی	نوشهر	۱ نفر
داخلی	دکترای تخصصی	چابهار، سیرجان	۲ نفر
ارتوپدی	دکترای تخصصی	رشت، سیرجان، تهران	۳ نفر
ارولوژی	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
پاتولوژی	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
قلب و عروق	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
پوست	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
گوش و حلق و بینی	دکترای تخصصی	تهران	۱ نفر
نفرولوژی	فوق تخصص	تهران	۱ نفر
خون و انکولوژی	فوق تخصص	تهران	۱ نفر
جراحی مغز و اعصاب	فوق تخصص	تهران	۱ نفر
عدارک پزشکی	دکترا یا کارشناسی ارشد	تهران	۱ نفر
مامایی	کارشناسی	چابهار	۱ نفر

هـ) امتیازهای استخدام شدگان قراردادی:

۱ - حقوق و مزایا برابر حقوق و مزایای کارکنان همسان رسمی
۲ - برخورداری از امکانات درمانی نیروی دریایی و مقررات تأمین اجتماعی

و) مدارک مورد نیاز برای ثبت نام:

۱ - یک نسخه روگرفت از کلیه صفحات شناسنامه
۲ - یک برگ روگرفت از مدرک تحصیلی
۳- یک برگ روگرفت از کارت پایان خدمت یا معافیت دائم غیرپزشکی (برای آقایان)
۴ - یک برگ روگرفت از گواهی انجام یا معافیت طرح نیروی انسانی و شریف K
۵- ۶ قطعه عکس ۴×۳

ز) نحوه مراجعه و ثبت نام:

داوطلبان می‌توانند تا پایان بهمن ماه سال جاری با در دست داشتن مدارک مورد نیاز، ضمن هماهنگی قبلی با شماره تلفن‌های ۹-۲۲۷۷۱۵۳۸ از ساعت ۸ الی ۱۲ به اداره بهداشت و درمان نیروی دریایی به نشانی تهران، بزرگراه سپهبد شهید صیاد شیرازی، بیمارستان گلستان مراجعه فرمایند.